

بازتاب «أحسن القصص» در شعر مقاومت فلسطین (نمونه موردی محمود درویش و سمیح القاسم)

عبدالله رسول نژاد*^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران)
محمد رضا عزیزی پور^۲ (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران)
پرستو اصغری^۳ (فارغ التحصیل کارشناسی ارشد ادبیات عربی، دبیر آموزش و پرورش، سنندج، ایران)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۶

تاریخ الوصول: ۲۰۲۳/۰۲/۰۷

صفحات: ۲۲۷-۲۰۷

تاریخ القبول: ۲۰۲۳/۰۵/۲۷

چکیده

قرآن کریم با دعوت به برداشتن انواع قید و بندهای جسمی و روحی از تن و روان انسان، بزرگترین انقلاب وعمیق‌ترین تحول را در جامعه‌ی بشری ایجاد نمود، آیات و قصص آن سرشار از درس‌ها و عبرت‌ها در هشدار به ظالمان و غاصبان و دعوت مظلومان به پایداری و حق‌طلبی است؛ بویژه «أحسن القصص» ش که با ظرافت خاص، با پیرنگ ﴿إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ﴾، رسیدن مظلوم از حضيض چاه به اوج جاه و از ذلت بردگی و زندان به عزت عزیزی و سربلندی در امتحان را به تصویر می‌کشد. شاعران عرب بویژه شاعران فلسطین، با الهام از جنبه‌های مختلف داستان حضرت یوسف «ع» و سازگار نمودن ابعاد آن با تجربه‌ی شعری و واقعیت زمان خویش؛ ضمیر ناخودآگاه مخاطبان شعرشان را به سوی دلالت‌های نوین این میراث دینی فراخوانده‌اند و با تمسک به آن به عنوان میراث غیر قابل مصادره و محاصره‌ی مشترک بشری، به مقابله با محاصره سرزمین و مصادره فرهنگ خود برآمده‌اند. پژوهش حاضر، به روش توصیفی-تحلیلی، به بیان بازتاب جنبه‌های مختلف داستان حضرت یوسف «ع» در شعر دو شاعر برجسته‌ی مقاومت فلسطین، محمود درویش و سمیح القاسم پرداخته و به این نتیجه رسیده‌است که این دو شاعر با فراخوانی هدفمند این داستان قرآنی، آنرا سرچشمه‌ی جوشانی برای بیان زیباترین مضامین ادب پایداری ساخته و شخصیت‌های آنرا نمادی برای وضعیت فلسطین، خیانت برخی کشورهای عربی و رنج‌های شخصی خود قرار داده‌اند.

واژگان کلیدی: قرآن، داستان یوسف «ع»، شعر مقاومت فلسطین، محمود درویش، سمیح القاسم.

^۱ نویسنده مسؤؤل؛ پست الکترونیک: abosami1387@yahoo.com

^۲ پست الکترونیک: azizipour75@yahoo.com

^۳ پست الکترونیک: parastoo1357@gmail.com

صدى "أحسن القصص" في شعر المقاومة الفلسطينية (محمود درويش وسميح القاسم نموذجا)

الملخص

إنّ القرآن الكريم أوجد أعظم ثورة وأعمق تطور في المجتمع البشريّ، بدعوته إلى ما يَضَع عن جسم البشر وروحه، أنواع الإصر والأغلال؛ وآياته وقصصه مليئة بالعبّر والأمثال، في إنذار الظالمين والغاصبين؛ ودعوة المضطهدين والمظلومين إلى الصمود واستعادة حقوقهم المعتصبة. خاصّة قصّة "أحسن القصص" التي تصوّر بحكمتها ﴿إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾، صعودَ المظلوم المحسود، من حضيض الجُبِّ إلى أكرم مثنوى ومن دُّلّ السجن والسبى إلى عزّ الملك والسما. فالشعراء العرب خاصّة الفلسطينيين منهم استطاعوا بالاستلهام من الجوانب المختلفة لهذه القصّة، وتنسيقها مع تجربتهم الشعريّة وواقع زمامهم، أن يدعوا ضمير مخاطبي أشعارهم إلى الدلالات الجديدة لهذا التراث الدينيّ وتمسكوا به كميّراث غير قابل للاغتصاب والحصار وبذلك واجهوا حصار الأرض واغتصاب ثقافتهم. تسعى هذه الدراسة منتهجة المنهج الوصفي التحليلي، إلى بيان صدَى الجوانب المختلفة من قصّة يوسف(ع) في شعر شاعرين بارزين من شعراء المقاومة الفلسطينية، أعنى محمود درويش وسميح القاسم. وتوصلت إلى أنّ الشاعرين استطاعا باستدعائهما الهادف لهذه القصّة القرآنية، أن يجعلها نبعاً فياضاً لبيان أجمل مضامين أدب المقاومة، ويجعلها من شخصيات هذه القصّة، رموزاً للواقع الفلسطيني وخيانة بعض الدول العربية، وكما استطاعا أن يجعلها مرآة لآلامهما الشخصية.

الكلمات المفتاحية: القرآن، قصّة يوسف(ع)، شعر المقاومة الفلسطينية، محمود درويش، سميح القاسم.

۱- مقدمه

ادبیات جهان، سرشار از نمونه‌های والایی از شعر، داستان، نمایشنامه و غیره است که با الهام از موضوعات و یا شخصیت‌های دینی مختلف به وجود آمده‌اند. «میراث دینی در همه‌ی اشکال و نزد همه‌ی ملت‌ها، یکی از سرچشمه‌های مهم الهام شاعران به شمار می‌آید» (الحسینی، ۲۰۰۴: ۳۳۸). تنوع در فراخوانی انواع شخصیت‌ها در شعر شاعران معاصر، به دلیل شرایط حاکم بر جوامع امروزی و پیچیدگی روابط انسانی و اجتماعی، بیشتر شده‌است. «بسیاری از شعرا به فراخوانی شخصیت‌ها روی می‌آورند تا پس از بازنگری در ابعاد شخصیتی شخصیت‌ها و سازگار نمودن آن‌ها با تجربه و واقعیت زمان خویش، به این نمادها دلالتی نوین ببخشند. (عرب و حساوی، ۱۳۸۸: ۱۱۸) و این فراخوانی شخصیت‌ها، گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیر مستقیم صورت می‌گیرد» (شاعر گاه شخصیتی معمولی را (از طریق اسم، لقب و کنیه) مورد خطاب قرار می‌دهد و گاه گفتار این شخصیت را به نحوی در متن شعر خود بیان می‌کند و در برخی مواقع نیز رفتار و عملکرد وی را به تصویر می‌کشد و گاه شاعر برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر، نقاب شخصیتی معمولی را بر چهره‌ی خود می‌زند و از زبان وی سخن می‌گوید.» (مجاهد، ۱۹۹۸: ۵۳). شاعران در همه‌ی جوامع جهت پر بار ساختن اغراض و مفاهیم شعری خود به رموز و شخصیت‌های دینی پناه برده‌اند و شاعران عرب نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ اما چون «نبض شعر عرب امروز با مسأله‌ی فلسطین می‌تپد و شاید نتوان شاعری یافت که در کشورهای عربی شعر بگوید و موضوع بخشی از شعرهایش را فلسطین تشکیل ندهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۲۵۰)؛ لذا، شاعران فلسطینی در این زمینه، جایگاه ویژه‌ای دارند.

۱-۱- بیان مسأله

توجه شاعران فلسطینی به کاربرد میراث و رموز دینی، علاوه بر غنای این میراث و تأثیر بسزای آن در گسترش و تعمیق مفاهیم شعری، دلایل دیگری نیز دارد از جمله: «اینکه فلسطین سرزمین ادیان آسمانی است و طبیعی است که شخصیت‌ها، رویدادها و رموز این ادیان، در تکوین ساختار فکری و فرهنگی فرزندان این سرزمین، اثر گذار باشند. از طرفی دیگر محاصره‌ی سرزمین‌های اشغالی، محاصره و در تنگنا قرار دادن فرهنگ و نمادهای عربی را به دنبال داشته است، لذا شاعران جهت مقابله با این محاصره و ردّ ادعاهای دینی یهودیان، به استفاده از میراث ادیان آسمانی، به عنوان میراث مشترک بشری که قابل مصادره و محاصره نیست، پناه آورده‌اند. (غنی، ۲۰۰۱: ۸۵). از میان میراث دینی، داستان‌های قرآنی به دلیل دارا بودن ویژگی‌هایی چون: سادگی و روانی، جذابیت سحرآمیز، تنوع شخصیت‌ها و درون‌مایه‌های مختلف آن‌ها، همواره مورد توجه شاعران بوده‌اند. داستان حضرت یوسف «ع» که به تعبیر خود قرآن، «أحسن القصص» قصه‌های قرآنی است، بیش از

دیگر داستان‌های قرآنی از طرف شاعرانی که شعر خود را وقف بیان درد و رنج‌های بشری به طور عام و رنج و اندوه مردم فلسطین به طور خاص نموده‌اند، مورد توجه قرار گرفته‌است و زیباترین مضامین ادب پایداری را از آن الهام گرفته‌اند.

۱-۲- سؤالات تحقیق

این پژوهش درصدد است با بازخوانی داستان حضرت یوسف «ع» در قرآن و درک زیبایی‌های آن به کمک تفاسیر معتبر ادبی قرآن، به بازتاب جنبه‌های گوناگون این داستان در شعر دو شاعر برجسته- فلسطینی، محمود درویش و سمیح القاسم بپردازد تا پاسخی مناسب برای سؤال‌های زیر بیابد:

- ۱- برجسته‌ترین ویژگی‌های داستان «أحسن القصص» چیست؟
- ۲- محمود درویش و سمیح القاسم، در بهره‌گیری از جوانب مختلف داستان حضرت یوسف (ع) برای بیان مضامین ادب پایداری، تا چه اندازه موفق بوده‌اند؟
- ۳- بازتاب جوانب مختلف این داستان در شعر دو شاعر بیشتر برای بیان چه درون‌مایه‌هایی از ادبیات پایداری صورت گرفته‌است؟

۱-۳- پیشینه‌ی تحقیق

در مورد داستان‌های قرآنی، بویژه داستان حضرت یوسف «ع»، از جوانب و دیدگاه‌های گوناگون، کارهای زیادی انجام گرفته است، دهها اثر به مضامین فکری، تربیتی، اخلاقی، مدیریتی و دلالت- های بلاغی و نحوی و نیز جوانب ادبی داستانی آن پرداخته‌اند؛ در مورد محمود درویش و سمیح القاسم نیز در مقایسه با دیگر شاعران معاصر عرب کارهای زیادی انجام گرفته است؛ از میان آن‌ها در اینجا به بخشی از مهمترین کارهای مرتبط با موضوع این مقاله اشاره خواهد شد:

رقیه رستم پور ملکی (۱۳۸۴ش) در مقاله‌ای با عنوان «التناص القرآنی فی شعر محمود درویش»، به نکاتی کوتاه در مورد بهره‌برداری درویش از داستان حضرت یوسف «ع» در اشعارش و آقایان عباس عرب و محمد جواد حساوی (۱۳۸۸ش) در مقاله‌ای با عنوان «حضور نمادین پیامبران در شعر معاصر عربی»، به بررسی نماد قرار گرفتن پیامبران الهی برای بیان درون‌مایه‌های چون غربت و رنج، صبر و ایمان و... در شعر شاعران معاصر عرب پرداخته‌اند. همچنین خانم ژیلا قوامی (۱۳۸۸ش)، در پایان- نامه‌ی خود با عنوان «نماد پردازی در دیوان امل دنقل»، کارکرد شخصیت حضرت یوسف «ع» به عنوان نماد صبر و استقامت در شعر امل دنقل را بررسی نموده‌است. خانم پرستو اصغری (۱۳۹۰ش) در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «بازتاب داستان حضرت یوسف «ع»، در شعر معاصر عرب»، پس از توضیحی مفصل در مورد انواع میراث مورد استفاده در شعر، از جمله میراث دینی و مهمترین ویژگی‌های داستان حضرت یوسف «ع»، به بازتاب جنبه‌های مادی و معنوی این داستان قرآنی و کارکردهای مختلف آن در شعر معاصر عرب، پرداخته‌است. آقای سعید نظری (۱۳۹۰ش)، در پایان-

نامه‌ای با عنوان «میراث دینی و بازتاب آن در شعر صلاح عبدالصبور»، به فراخوانی داستان حضرت یوسف «ع» در برخی از اشعار عبدالصبور، اشاره نموده‌است. رخشنده‌نیا، روشنفکر و نعمتی (۱۳۹۲ش) در مقاله‌ای با عنوان «قناع یوسف «ع» فی الشعر الفلسطینی المعاصر»، پس از توضیحی مفصل در مورد قناع، انواع و ویژگی‌ها و عناصر درامی آن و تفاوتش با رمز، به اختصار به نام شاعرانی که در شعرشان از داستان یوسف «ع» نام برده‌اند، اشاره نموده و به بررسی قناع در یک قصیده از محمود درویش پرداخته‌اند. سیفی و حسینی‌رباط (۱۳۹۴ش)، در مقاله‌ای با عنوان «فراخوانی پیامبران الهی در شعر ممدوح عدوان» به توضیح دلالت‌های داستان سه پیامبر از جمله حضرت یوسف در شعر ممدوح عدوان شاعر سوره‌ی پرداخته‌اند. حسین شمس آبادی و راضیه کارآمد (۱۳۹۴ش) در مقاله‌ی «بررسی کارکرد موتیف نمادگرایی یوسف و بازآفرینی آن در اشعار محمود درویش و قیصر امین پور»، به مهمترین مضامینی پرداخته‌اند که دو شاعر برای بیان آن‌ها، از نماد یوسف بهره گرفته‌اند. از دیگر کارهای انجام شده در مورد داستان حضرت یوسف (ع) می‌توان به آثاری از جمله: مقاله‌ی «رویکرد تربیتی به صبر، مؤلفه‌ها و مصادیق آن در سوره‌ی یوسف» اثر سهراب مروتی، مهدی اکبرنژاد و امین ذوالفقاری فر (۱۳۹۷ش) و مقاله‌ی «بررسی فنی "حسن ابتدا"، "براعت استهلال" و "حسن ختام" در قصه‌های قرآن. (مورد پژوهانه: داستان حضرت موسی و حضرت یوسف)»، اثر حسن مجیدی و مهدی بزرگر، (۱۳۹۸ش) و مقاله‌ی «راهکارهای تربیتی سوره‌ی یوسف (ع)، براساس مفهوم روانشناختی (سازوکار دفاع روانی)» اثر زهرا علیمرادی وهمکاران (۱۳۹۹ش) و نیز پایان‌نامه خانم سنابل احمد محمود حلبی (۲۰۱۹م) از دانشگاه جامعه‌القدس المفتوحة با عنوان «قصه یوسف فی الشعر الفلسطینی المعاصر، دراسة اسلوبیة» مقاله‌ی مهین حاجی زاده و رعنا فرهادی (۱۴۰۱ش) به عنوان «بازخوانی انسجام ساختاری سوره یوسف در پرتو نظریه نظم متقارن (با تکیه بر دیدگاه جواد انور قریشی)»، اشاره نمود؛ جدیدترین کار مشابه این پژوهش، مقاله‌ی محمود خدوم یا کدوم است با عنوان «القصة القرآنیة فی شعر محمود درویش بین التشکل الجمالی والبعء الرمزی، قصة سیدنا یوسف علیه السلام نموذجاً» که در ۳۰ دسامبر ۲۰۲۲ در مجله «Hitit Theology Journal» در شهر بارتین ترکیه چاپ شده‌است، نویسنده در آن به جنبه‌های زیباشناسانه‌ی داستانهای قرآنی بویژه داستان حضرت یوسف پرداخته و مواردی از تناس اشعار محمود درویش با سوره یوسف و نیز دلالت‌های مضمونی این داستان در شعر وی را بررسی نموده‌است؛ اما تا آنجا که نگارندگان این پژوهش جستجو نموده‌اند، تا کنون پژوهش مستقلی در مورد بازتاب أحسن القصص در شعر پایداری این دو شاعر برجسته‌ی ادبیات مقاومت فلسطین صورت نگرفته‌است.

۲- چهار چوب نظری

۲-۱- ادبیات پایداری

ادبیات مقاومت، بویژه شعر پایداری، گونه‌ای از ادبیات است که بازگوکننده مقاومت و ستیز ملت‌ها در برابر تجاوز بیگانگان و یا استبداد داخلی است. در تعریف آن گفته‌اند: «به مجموعه آثاری اطلاق می‌شود که از زشتی‌ها و فجایع مستکبران داخلی یا تجاوز گران بیرونی، در همه‌ی حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، با زبانی ادیبانه سخن می‌گوید.» (شکری، ۱۹۷۹: ۱۱). در حیطه حیات انسان و حتی موجودات دیگر، کنش‌ها و واکنش‌های وجود دارد که در جای خود، استقامت و پایداری را به عنوان واکنشی طبیعی توجیه می‌نماید و هرچند ادبیات پایداری و مضامین والای آن ریشه در فطرت پاک آزادی خواهی انسان دارد؛ اما برای پیدایش آن عواملی را بر شمرده‌اند از جمله: «وجود اختناق و استبداد داخلی، استعمار و تجاوز خارجی، جریان‌های دینی و مکتب‌های فکری، تجاوز به حریم ارزش‌های فردی، دینی، اجتماعی و ملی.» (ولی زاده، ۱۳۸۸: ۵)

بدون شک، اشغال سرزمین فلسطین در ۱۹۴۸م و شکست اعراب از اسرائیل در ۱۹۶۷، سهم بزرگی در رشد این گونه‌ی ادبی داشته‌است، چون «نبض شعر عرب امروز با مسأله فلسطین می‌تپد. شاید نتوان شاعری یافت که در کشورهای عربی شعر بگوید و موضوع بخشی از شعرهایش را فلسطین تشکیل ندهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳ش: ۲۵۰). ادبیات پایداری، بخشی از ادبیات متعهد به شمار می‌آید و میزان تعهد شاعران در این میدان متفاوت است. «این ادبیات در جریان مقاومت‌های خونین، حماسی و پیوسته‌ی مردم فلسطین و شاعران متعهد از جمله محمود درویش و سمیح القاسم جان گرفت و تلاش‌های آن‌ها باعث شد که "ادبیات پایداری" فلسطین به تکامل رسیده و به سبکی جهانی دست یابد.» (سلیمان، ۱۳۷۶ش: ۲۴۰)

۲-۲- مهمترین ویژگی‌های «أحسن القصص»

داستان حضرت یوسف «ع» که قرآن آن را «أحسن القصص» نامیده است، هم به لحاظ ویژگی‌ها و اهدافی که برای قصص قرآنی متصور است و هم با توجه به اصول داستان نویسی مدرن، از ویژگی‌ها و تناسب بیانی بالایی برخوردار است. «داستان یوسف «ع»، نمونه‌ی کامل روش قرآن در بیان هنری داستان و بیانگر جنبه‌های روانی، عقیدتی، تربیتی و انقلابی است. (قطب، ۱۹۸۱م: ۱/۴: ۱۹۵) و شخصیت اصلی داستان یعنی حضرت یوسف را در تمامی جنبه‌های یادشده و با تمامی کنش‌ها و واکنش‌های طبیعی در مقابل آن‌ها ترسیم می‌کند، ترسیم انواع آزمون‌های گوناگون با جنبه‌های متفاوت؛ آزمون سختی و آسایش، شهوت و قدرت، حسادت و گذشت و انواع احساسات و حالات درونی انسان در برابر دیگران و رویدادها، در پایان داستان، شخصیت پاک و پخته و به خداوند پیوسته‌ی یوسف (ع)، که سربلند از امتحان بیرون آمده‌است، در قالب دعای لبریز از ایمانی که نشان

دهنده‌ی پیچیده‌ترین حالات درونی انسان و بیانگر موضع او در برابر هستی و خالق آن است چنین توصیف می‌شود: ﴿وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا... إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (یوسف/۱۰۰) و ﴿...فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ (یوسف/۱۰۱). در کنار این شخصیت اصلی، شخصیت‌های دیگر نیز متناسب با موقعیت و به فراخور جایگاهشان ترسیم شده‌اند با حالت‌های درونی و روانی کاملا طبیعی و انسانی؛ از جمله حضرت یعقوب «ع» به عنوان پدری مهربان و غم‌زده و پیامبری با اطمینان و ایمانی راسخ به خداوند ﴿...قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ﴾ (یوسف/۱۸) و ﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (یوسف/۸۶) و مانند برادران حضرت یوسف «ع» با ویژگی‌های بشری چون حسادت، کینه و توطئه و... ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ (یوسف/۹) و مانند شخصیت عزیز مصر با شخصیت فردی از طبقه بالا، خشن در مقابل دیگران و ضعیف و ناتوان در مقابل گناه و بزه نزدیکانش ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾ (یوسف/۲۹) و نیز همسر عزیز مصر، شخصیتی با تمامی ویژگی‌های زنی اشرافی با خواسته‌های زنانه‌ی اشرافی که برای رسیدن به آن‌ها، از هیچ چیز ابا ندارد؛ البته با شخصیتی تحول پذیر که از زنی عاشق به زنی ستیزه جو تبدیل می‌شود (یوسف/۲۵) و در نهایت به زنی مثبت و حقگرا تغییر می‌یابد (یوسف:۵۱) و شخصیت‌های دیگری که با وجود حضور کم رنگشان، در پیشبرد اهداف داستان و رسیدن به نتایج مورد نظر آن، نقش بس مهمی را ایفا می‌کنند.

این داستان، با صحبت از رؤیا آغاز و با بیان تعبیر آن پایان می‌یابد و چون تعبیر خواب نیاز به آگاهی دارد، در آن، واژه علم و مشتقات آن، از بسامد بالایی برخوردار است و چون گره‌گشایی از راز قصه و باز کردن گره آن نیاز به باریک بینی دارد، نتیجه‌ی پایانی داستان با عبارت پر معنی و زیبایی ﴿...إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (یوسف/۱۰۰)، پایان یافته‌است. این داستان از اوج انسجام و هماهنگی در بخش‌های مختلف آن برخوردار است، علاوه بر این تناسب زیبا در مورد موضوع رؤیا در آغاز و پایان سوره، در ترسیم شخصیت‌ها نیز در آغاز و پایان، اوج حسن ابداع و حسن ختام را شاهد هستیم؛ به عنوان مثال در بخش آغازین داستان (یوسف/۸۵ و ۱۸) به شخصیت منفی برادران حضرت یوسف اشاره شده و در بخش پایانی (یوسف/۹۷ و ۹۸) با اعتراف برادرانش به خطاکار بودنشان، آشکارا به این امر تصریح شده‌است. (قطب، ۱۹۸۱: ۴/ ۱۹۶۷-۱۹۶۸؛ مجیدی و برزگر، ۱۳۹۸ش: ۷۲-۷۳).

سوره‌ی یوسف از سوره‌های مکی قرآن است که پس از سوره‌ی هود نازل گردیده است. در دوران سخت و دشواری در فاصله‌ی زمانی میان عام الحزن (سال وفات ابوطالب «ع» و خدیجه «ع»)،

دو تکیه‌گاه سترگ پیامبر «ص» و میان بیعت عقبه‌ی اول و دوم واقع شده است. دورانی که پیامبر بزرگوار اسلام و یاران راستین او، در طی آن متحمل رنج‌ها و سختی‌های فراوان شده‌اند. به همین سبب پروردگار بلند مرتبه برای پیامبر گرامی اسلام، داستان یوسف (ع) را بیان می‌کند؛ یوسف (ع) پیامبری که انواع رنج‌ها و محنت‌ها را می‌چشد: محنت برادران، رنج چاه و بیم و هراس درون آن را ، رنج بردگی را که در طی آن، هم چون کالایی خرید و فروش شد و هیچ کمک و یار و یاور هم نداشت، اندوه مکر و حيله همسر عزیز مصر، کید و نیرنگ سایر زنان اشراف مصر، ترس از آلوده شدن به گناه و فریب شهوات و هواهای نفسانی را خوردن، سختی زندان و اسارت در آن را به خاطر جرمی که مرتکب نشده است و ... تمام این بلاها و رنج‌ها برای پیامبری پیش آمد که او نیز هم چون پیامبر بزرگوار اسلام (ص) در دورانی از زندگی خویش متحمل رنج فراوان شده و از تمام امتحان‌های الهی پاک و سربلند بیرون آمد و بر همه‌ی این رنج‌ها و محنت‌ها فائق آمد و در نهایت به آرزوی خود که دیدار پدر و خانواده‌ی خویش بود، رسید. گویی خداوند بلند مرتبه، با نازل کردن این سوره می‌خواهد امید به پیروزی و دست‌یابی به اهداف والای مورد نظر را در دل مسلمانان زنده نگه دارد.

این سوره در قالب ویژه و منحصر به فردی است. «چرا که داستان یوسف(ع) را به تمام و کمال در بردارد». (قطب، ۱۹۸۱م: ۴/۱۹۵۲). داستان‌های قرآنی به جز داستان یوسف (ع) در بخش‌ها و قسمت‌های پراکنده و در سوره‌های متفاوتی بیان می‌شوند، بخش‌هایی که به اقتضای سوره و رویکرد فضای متناسب با آن در جایی که لازم باشد ذکر می‌شوند. حتی داستان‌هایی که به طور کامل در یک سوره بیان می‌شوند مانند داستان هود، صالح، شعیب و... (ع) به شکل خلاصه و چکیده آمده‌اند اما داستان یوسف (ع) به طور کامل و با تفصیل بیان شده است که خود ویژگی منحصر به فردی در میان سوره‌های قرآن کریم به شمار می‌آید. (همان: ۱۹۵۱) و این شکل منحصر به فرد با هدف و روال منطقی داستان کاملاً متناسب و سازگار است. داستان با خواب دیدن یوسف(ع) در کودکی آغاز می‌شود و با تعبیر همان خواب در میان‌سالگی به اتمام می‌رسد. خواب و رویا در داستان نویسی معاصر، یک درون‌مایه‌ی غنی و هنری برای ایجاد قصه‌ها به شمار می‌آید. اهمیت خواب و رویا در داستان پردازی به این دلیل است که رویا یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها و ویژگی‌های انسانی به شمار می‌رود که بخش ناخود آگاه انسان را درگیر می‌کند و می‌تواند یکی از عوامل ایجاد تعلیق در داستان‌ها باشد. عموماً داستان‌هایی که دارای خواب و رویا هستند مخاطب یا خواننده را سرگرم و او را به دنبال کردن سرنوشت قهرمان داستان علاقه‌مند می‌کنند.

در این داستان انواع و اقسام توانایی‌ها و ضعف‌های انسانی به نمایش گذاشته می‌شود، بدون این که به قداست کتاب خداوند خللی وارد شود و یا با فطرت پاک انسانی تقابل داشته باشد. یکی دیگر از خصایص این داستان روال و ترتیب منطقی وقایع از نظر زمانی است. داستان از نقطه نظر زمان

بجز مواردی اندک، پس و پیش نمی شود. (البستانی، ۱۴۰۸ق: ۱۹۱-۱۹۵)، شخصیت‌پردازی و توصیف شخصیت‌ها نیز در این داستان از اهمیت بالایی برخوردار است: «قرآن کریم به تصویرپردازی شخصیت‌ها اهمیت ویژه‌ای داده است. بیان قرآن در توصیف شخصیت‌ها، هنری و ادبی است؛ از این رو، در بسیاری از موارد از قصه برای توصیف شخصیت‌ها استفاده کرده است. سوره‌ی یوسف، یکی از مهم‌ترین سوره‌های قرآن کریم از نظر تصویرپردازی شخصیت‌هاست. شخصیت‌های قصه‌ی یوسف (ع) با مهارت در چهره‌های متعدد به کار برده شده‌اند؛ به طوری که برای بیان مفاهیم عالی اخلاقی و دینی از ظرفیت‌های وجودی هر یک از شخصیت‌ها، نهایت استفاده شده است.» (پروینی و زارع، ۱۳۹۰ش: ۷) در عین حال، خلق چهره‌های متفاوت و متعدد از شخصیت‌ها با تکیه بر طبیعت انسانی، و استفاده از عنصر گفت و گو بر جذابیت داستان افزوده است. این داستان «تنها قصه‌ی قرآن کریم است که یک سوره‌ی کامل به آن اختصاص یافته‌است و در خلال نقل این قصه، به موضوعات خارج از آن پرداخته نشده‌است و دارای تنوع حوادث، شخصیت‌ها، صحنه‌ها و تصاویر جزئیات اجتماع و امور مربوط به آن است.» (پروینی و زارع، ۱۳۹۱ش: ۸)

۳- پردازش تحلیلی موضوع

همانطور که گفته شد، انواع میراث دینی در میان ملت‌ها، همواره سرچشمه‌ی الهام شعر و آفرینش‌های هنری بوده‌است و شاعران دنیای اسلام نیز، جهت تعمیق و توسعه‌ی مفاهیم شعری خود، به فراخوانی رموز و شخصیت‌های دینی و داستان‌های قرآنی در شعر خود، پرداخته‌اند. در این میان داستان حضرت یوسف «ع» و توجه شاعران فلسطینی به آن، بویژه دو شاعر برجسته ادبیات پایداری، یعنی محمود درویش و سمیح القاسم، جایگاه ویژه‌ای دارد. در این بخش از مقاله به بازتاب این داستان در شعر این دو شاعر برجسته و مضامینی که آن دو، نکات و حوادث داستان را برای بیان آن‌ها به کار گرفته‌اند؛ مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۱ فراخوانی داستان «أحسن القصص»، در شعر مقاومت محمود درویش

محمود درویش همانطور که اشاره شد، از برجسته‌ترین شاعران مقاومت فلسطین و به تعبیر استاد شفیعی کدکنی: «اگر از میان همه‌ی شاعران عرب که با نهضت فلسطین همدلی و همسرایی دارند، یک تن را انتخاب کنیم که شعرش با نام فلسطین همواره تداعی می‌شود، محمود درویش است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳ش: ۲۴۹) درویش که سرودن شعر برای فلسطین را از ۱۲سالگی آغاز نمود و به حق شاعر مقاومت ملتش بود، برای شعر رسالتی قائل بود که لازمه‌ی آن پیوند با توده‌های مردم بود، لذا برای شعرش زبانی ساده و همه فهم را برمی‌گزید همانطور که می‌گوید:

قَصَائِدُنَا، بِلَا لَوْنٍ، بِلَا طَعْمٍ... بِلَا صَوْتٍ / إِذَا لَمْ تَحْمَلِ الْمَصْبَاحَ مِنْ بَيْتٍ إِلَى بَيْتٍ!

و إن لم يفهم البسطا معانيها / فأولى أن ندرّيها / وَخَلَدَ نَحْنُ... لِلصَّمْتِ!! (درویش، ۲۰۰۰م: ۱/ ۲۸)

۳-۱-۱ بکارگیری دلالت‌های داستان «أحسن القصص»، در بیان مضامین ادب پایداری

درویش، یکی از بهترین راه‌های انتقال مفاهیم شعریش به مردم را استفاده از نمادها و رمزهای می-داند که مردم با آن‌ها مانوس و آشنايند، از جمله داستانهای قرآنی چون داستان حضرت یوسف «ع» که وی در چندین قصیده به جنبه‌های گوناگونی از این داستان مهم قرآنی اشاره نموده و برای بیان مضامین مهم ادب پایداری، به آن دلالت‌های زیبا و نوینی داده‌است. یکی از مهم‌ترین قصایدی که وی در آن، به این داستان مهم پرداخته‌است، قصیده‌ای است تحت عنوان « - أنا یوسفُ یا اُبی»:

أنا یوسفُ یا اُبی

یا اُبی ، إخوتی لا یُحبُونی ، لا یُریدوننی بینهم یا اُبی

یعتَدونَ علیَّ ویَرمونَنی بالحصی والکلام

یُریدوننی أن أموتَ لکی یمدحونی.

وهم أوصدوا بابَ بیتک دوی و هم طردونی من الحقلِ

هم سَمَموا عینی یا اُبی و هم حَطَموا لعی یا اُبی

حین مرَّ النَّسیم ولاعبَ شعری ، غاروا وتاروا علیَّ وتاروا علیک

فماذا صَنَعْتُ هُم یا اُبی ؟

الفراشاتُ حَطَّت علی کتفی ومالت علی السَّنابل والطَّیرُ حَطَّت علی راحتی.

فماذا فعلتُ أنا یا اُبی ولماذا أنا؟

أنتَ سَمَّیتَنی یوسفًا وهُم أوقَعونی فی الجُبِّ وأهموا الذَّنْبَ

والذَّنْبُ أرحمُ من إخوتی.

أبتِ ... ! هل جنیتُ علی أحدٍ عندما قُلْتُ :

إني رأيتُ أحدَ عشرَ كوكبًا والشمسَ والقمرَ ، رأيتهم لي ساجدين: (درویش، ۲۰۰۰م: ۲/ ۵۰۴)

داستان یوسف و شخصیت اصلی آن به دلیل برخوردار بودن از دلالت‌های تاریخی سازگار با وضعیت مردم فلسطین، مورد توجه شاعران معاصر قرار می‌گیرد تا به واسطه‌ی آن، تجربه‌ی شعری خود و رنج مردم فلسطین را بازگو نمایند. محمود درویش این تفکر را به زیبایی در قصیده‌ی فوق منعکس می‌کند. (ابوحمیده، ۲۰۰۶م: ۱۷۰ - ۱۷۱) درویش این شعر را برای بیان کینه تیزی‌ها و نامهربانی‌های سایر کشورهای عرب زبان نسبت به سرزمین فلسطین مدنظر قرار می‌دهد. او در این شعر خود،

مردم و سرزمینش را یوسف می‌داند و دیگرانی را که امید به یاری و دوستیشان داشت برادران یوسف می‌نامد.

«او از واژه‌ی «آبی» استفاده می‌کند که دارای بار عاطفی بسیار بالایی است تا از پناه بردن کودکی بی پناه به مهر و علاقه‌ی پدری مهربان سخن گفته‌باشد.» (عرب و حساوی، ۱۳۸۸: ۱۲۰) کودکی که از نزدیک‌ترین کسان خویش نیز چشم داشت هیچ مهر و محبتی ندارد، زیرا می‌داند که در حقیقت آن‌ها اولین دشمن و معاند او هستند. اما سؤال اساسی این است که چرا تا این اندازه او را دشمن می‌دارند و با او از در کینه توزی و حسادت درآمده‌اند؟ آیا غیر از این است که خود او در یوسف بودنش هیچ نقشی ندارد:

أنا يوسفُ يا آبي....

فماذا فعلتُ أنا يا آبي و لماذا أنا؟

أنت سميتني يوسفًا

«در ابیات بالا تعبیری که در انعکاس دادن معنای رنج و غربت مؤثرند و لفظ یوسف را پویایی می‌بخشند عبارتند از: «لایحیوننی»، «لایریدوننی»، «یرموننی»، «أموت»، «أوصدوا» و... درویش این رنج را با عبارت «أنت سميتني يوسفًا» به اوج می‌رساند؛ زیرا معنای لغوی یوسف، غم‌اندوه می‌باشد. (همان). آن چه به شعر غم و اندوهی فزاینده می‌بخشد دشمنی برادران با تمامی داشته‌ها و دلخوشی‌های یک کودک است؛ کودکی که بازی می‌کند، باد در موهایش می‌پیچد، با پروانه‌ها سرگرم می‌شود و پرندگان و خوشه‌ها نزدیک‌ترین دوستانش هستند. او علت این دشمنی را درک نمی‌کند برای فهمیدنش از پدر کمک می‌خواهد اما با تمام کودکی، خوب فهمیده‌است که گرگ درنده‌ی داستان از برادران نامهربان و حسود او مهربان‌تر است.

محمود درویش در پایان شعر از آیه ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف بهره می‌گیرد تا به مخاطب خویش بفهماند که در حقیقت علت کینه توزی‌ها تنها یک چیز است: حسادتی که برادران نسبت به یوسف دارند. درویش در این قصیده آنجا که می‌گوید أنت سميتني يوسفًا وهو أوقعوني في الجُبِّ و اثموا الذنْبَ والذَّنْبُ أرحمُ من إخوتي. مانند بسیاری از شاعران معاصر، در فراخوانی داستان حضرت یوسف «ع»، برای بیان دیدگاه خود در مورد فلسطین، همواره بر این نکته تأکید می‌ورزند که مسببان اصلی قضیه‌ی فلسطین تنها دشمنان خارجی نیستند، بلکه «گرگ» را که نماد صهیونیسم و دیگر دشمنان خارجی است مهربان‌تر از «برادران یوسف» می‌دانند که نماد کشورهای بی تفاوت و بعضاً خائن عربی هستند. عین این مطلب را شاعر سوری، ممدوح عدوان (۲۰۰۴-۱۹۴۱)، در فراخوانی داستان حضرت یوسف «ع» چنین بیان کرده‌است:

لَمْ يَنْفِذْ إِلَى قَتْلِي سِوَى أَهْلِي/ وَلَنْ أُنْسَى بِأَنَّ الْغَدْرَ فَاجِئِي/ لِأَنِّي كُنْتُ أُسْتَسْقِي لِإِخْوَانِي/ وَ أُمِّي
سَوْفَ تَعْرِفُ/ أَنْ ذُنْبًا كُنْتُ قَدْ نَاوَشْتُهُ/ مِنْذُ ابْتِدَاءِ الْغَدْرِ لَمْ يَفْلَحْ بِقَتْلِي. (=کسی جز خانواده‌ی من،
مجری قتل من نشد/ و هرگز فراموش نمی‌کنم که نیرنگ، مرا غافلگیر کرد/ چرا که من برای
برادرانم از چاه آب می‌کشیدم/ و مادرم خواهد دانست/ که آن گرگی که من با آن به مبارزه
برخواستم، /از آغاز نیرنگ موفق به کشتن من نشد) (سیفی و حسینی رباط، ۱۳۹۴ش: ۱۰۸).

۳-۱-۲ تمثیل برادران یوسف(ع)، به کشورهای عربی

درویش، در قصیده‌ای با عنوان «فرس الغریب» می‌گوید:

وَلَنْ يَغْفِرَ الْمَيِّتُونَ لِمَنْ وَقَفُوا، مِثْلَنَا، حَاتِرِينَ

علی حافة البئر: هل يوسفُ السومريُّ أخونا

أخونا الجميلُ، لَنُخَطَفَ مِنْهُ كَوَاكِبُ هَذَا الْمَسَاءِ الْجَمِيلِ؟

وإن كَانَ لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِهِ، فَلْيَكُنْ قَيْصَرَ

هُوَ الشَّمْسُ فَوْقَ الْعِرَاقِ الْقَتِيلِ! (درویش، ۲۰۰۰ م: ۲/ ۵۸۵)

وی، این شعر را خطاب به یک شاعر عراقی سروده است و در آن، باز هم به درد و رنج‌های
انسان فلسطینی می‌پردازد. در بخش‌هایی از آن، از زبان دیگر کشورهای عرب زبان، خطاب به
یکدیگر سخن می‌گوید و سیاست‌های آنان را به سخره می‌گیرد. در بخش‌های پایانی، گریزی نیز به
داستان یوسف «ع» می‌زند و از زبان برادران وی که نماد کشورهای عربی هستند به سرنوشت
دردناک برادر زیبایشان که قربانی کینه‌ها و بی‌رحمی‌هاست اشاره می‌کند. ظاهراً سایر عرب‌ها، خود
نیز می‌دانند این رویه‌ای که در پیش گرفته‌اند تا چه اندازه نادرست و ناصواب است، اما اراده و شاید
تمایلی برای تغییر آن ندارند. آن‌ها می‌دانند که نسل‌های بعد رفتارشان در قبال برادرشان را
نخواهند بخشید، اما برای دلخوش کردن خویش، دست به دامن پادشاهی دیگر می‌شوند که ممکن
است برادرشان را یاری کند. شاید کسی بیاید و برادر کشته شده شان را از عمق چاه کینه ورزی-
های ایشان رهایی بخشد؛ آنگونه که قیصر روم خواست به امرؤالقیس کمک کند. درویش، در
جاهای دیگری از دیوانش به جنبه‌های مختلف داستان اشاره نموده است، از جمله «صص: ۵۹۷-
۷۳۹-۶۱۹-۶۱۸-۵۹۸»

۳-۲-۲ فراخوانی داستان «أحسن القصص» در شعر مقاومت سمیح القاسم،

سمیح القاسم، شاعر پر آوازه ادبیات پایداری فلسطین در ۱۹۳۹ در خانواده‌ای نظامی و مذهبی، در
الرامه نزدیک شهر عکای فلسطین متولد و تحصیلاتش را در شهرهای رامه و ناصر ادامه داد یک
سال هم در روسیه به فراگیری فلسفه، اقتصاد و زبان روسی پرداخت، مدتی در مدارس ابتدائی به

تدریس پرداخت و به دلیل فعالیت‌های سیاسی، اخراج شد. و بعداً به فعالیت‌های مطبوعاتی و همکاری با روزنامه‌های چپی پرداخت و مدتی نیز، رئیس انجمن نویسندگان عرب در فلسطین بود. (البابطين، ۱۹۹۵م: ۵۳۸) وی در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۷، دوبار زندانی شد و پس از آزادی از زندان، محکوم به حبس خانگی شد (کنفانی، ۱۹۸۷م: ۱۲۸).

۳-۲-۱ به کارگیری دلالت‌های داستان «أحسن القصص»، در بیان مضامین ادب پایداری

در یکی از اشعار سمیح القاسم با نام «حواریة مع رجل یکرهني» به بخشی از داستان یوسف (ع) اشاره شده است. این شعر به صورت مناظره‌ای میان دو نفر است که در بخش‌های پایانی متوجه می‌شویم یکی از آنها عرب است، در واقع فردی ناشناخته بدون هیچ معرفی‌ای از خود و داشته‌ها و نداشته‌هایش، با یک عرب زبان سخن می‌گوید و او پاسخش را می‌دهد. از لابلای جواب‌های شخص عرب می‌توان دغدغه‌های شاعر را فهمید. در این شعر، انسان عرب نماد یک انسان یا قوم سرسخت، مقاوم و امیدوار است که در هیچ شرایطی تسلیم نمی‌شود و برای هر مشکل و رنجی که در طول دورانها برای جوامع بشری به طور عام و برای او به طور خاص پیش می‌آید پاسخی سرشار از مقاومت و امید به آینده دارد. در آغاز این شعر، سخن از سوختن روم می‌شود. پاسخ می‌شنویم که روم از نرون که آن را به آتش کشید مانا تر و پایدارتر است:

رُوما أَحْتَرَقَتْ یا مَجْنُونُ / رُوما أَبْقَى مِنْ نِیرون

در ابیات بعدی روم که خود نماد مظلومیت بوده است، به عاملی برای ظلم بر شاعر تبدیل می‌شود:

... رُوما سَتَنْقَطِعُ اوتارک / ألحایني تصعدُ من قلبي ...

... الدَّربُ طویل / لن أتعب

یاهودا باعک / لن أصلب (القاسم، دیوان، ج ۱: ۱۸۲)

بیت اخیر اشاره به داستان یوسف است که برادرانش او را به ثمن بخت فروختند. انسان عرب که می‌تواند استعاره‌ای از فلسطین و فلسطینی باشد، همانند یوسف است که توسط برادرانش (شاید سایر کشورهای عرب) به کمترین بها فروخته شد. همان گونه که برادران یوسف با بی‌رحمی تمام او را به کاروانیان فروختند، سایر کشورهای عرب زبان نیز، در برابر غصب سرزمین فلسطین توسط صهیونیست‌های اشغالگر با سکوت و رخوت خویش برادرانشان را تنها گذاشتند. اما پاسخ وی در برابر بی‌رحمی و بی‌مهری آنان این است که من هرگز بی‌رحم نخواهم بود همان گونه که یوسف در مواجهه با برادرانش با ملامت و مهربانی تمام با آنان برخورد کرد ﴿قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ﴾ (یوسف: ۹۲).

یکی دیگر از شعرهای سمیح القاسم که در آن به داستان یوسف(ع) اشاره شده است، قصیده ای است با نام « كَفَر قاسم إلی دهرِ الدَّاهِرین » (کفر قاسم برای همیشه). در این قصیده ابتدا ماجرای کشته شدن شهدای روستای کفر قاسم توسط صهیونیست‌ها بیان می‌شود. شهادایی که با دستور فرماندهی اسرائیلی که به وحشیانه ترین شکل ممکن صادر شده، در راه دفاع از آرمان شان کشته شدند. فرمانده در این کشتار به سربازان خود به جای فرمان آتش می گوید: «أحصُدوهم: آن‌ها را درو کنید» در ادامه می‌خوانیم:

أحصُدوهم

وَنَهَضَ الْقَتْلَى لِيَتَوَّهَمَ

وَبَدَأَتْ مُهَمَّتَهُمُ الشَّقَاةُ

مِنْ أَيْنَ نَأْتِي وَلَوْ بِزَهْرَةٍ وَاحِدَةٍ لِكُفْرِ قَاسِمٍ؟

الْقَتْلَى يَتَمَتَّعُونَ بِذِكَاةٍ حَادَّةٍ وَبصِيرَةٍ نَافِذَةٍ

فَرَاخُوا يَتَصَاعَدُونَ

وَاحِدَةً عَلَى عُنُقِ الْآخِرِ

وَيَوْمَهَا

شَاهِدَ عَابِرُو السَّبِيلِ الْمَبْكُونَ إِلَى أَشْغَالِهِمْ

بُرْجًا عَظِيمًا يَتَبَدَّدُ فِيهِ الْبَصَرُ

وَمَرَّتْ سَبْعُ بَقَرَاتٍ عِجَافٍ

وَسَبْعُ عِجَافٍ

تَمَّ كَان . ذَاتَ فَجْرِ غَامِضٍ بَيْنَ اللَّوْنِ وَالتَّدْي .

هَبِطَ مِنْ أَعْلَى الْبُرْجِ

فَارِسٌ أَسْمَرٌ عَارٍ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ

عَلَى صَهْوَةٍ أبيضَ عَارٍ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ .

فِي يَدِ الْفَارِسِ الْأَسْمَرِ

زَهْرَةٌ حَمْرَاءُ صَغِيرَةٌ

يَسُخُّ عَصِيرُهَا الْحَيُّ عَلَى أَصَابِعِهِ الرَّشِيقَةِ

وَ قَدَّمَ الْفَارِسُ بَزَهْرَتِهِ الْحَمْرَاءِ

إِلَى جَوْفَةٍ مِنَ الْأَوْلَادِ . (القاسم، ديوان، ج ۲: ۱۹۴)

شاعر، در این قصیده‌ی طولانی از بخشی از داستان یوسف بهره گرفته‌است: «سبع بقراتِ عجاف» که بخشی از آیات ۴۳ و ۴۶ سوره‌ی یوسف است. این بخش از آیه می‌تواند نماد سال‌های ۱۹۶۷م تا ۱۹۷۳م در قضیه‌ی فلسطین باشد. سال‌هایی توأم با بدبختی، فقر و مشکلات و مصایب فراوان که بر ملت آواره و مظلوم فلسطین گذشت.

سمیح، قصیده‌ای دارد به نام «یوسف». این قصیده به گونه‌ای سروده شده که گویی نامه‌ای است از جانب یوسف به برادران و دوستانش. قصیده این گونه شروع می‌شود:

أَقْصُ لَكُمْ خِيَاماً ... أَيُّهَا الْأَحِبَابِ

مِنْ جَلْدِي

وَحَوْلَ مَضَارِبِ الْأَحْزَانِ

أَسْقِي بِالذَّمْعِ الْحُمُرَ

كُلَّ شَتَائِلِ الْوَرْدِ

وَإِنْ هَبَّتْ عَلَيَّ الرِّيحُ

أَسَأُّهَا

وَإِنْ عَادَتْ ... أَحْمِلُهَا

أَحْرَصُ أَنْ أُحَدِّثَهَا

وَلَوْ ظَلَّتْ بِلَا رَدِّ

سَالِماً أَيُّهَا الْأَحِبَابِ

یا إخوان ... یا جیران ... یا أصحاب

سَالِماً

كَيْفَ أَنْتُمْ فِي فِصُولِ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ

وَكَيفَ الْحَالِ

عَلَى الْأَطْفَالِ

وَكَيفَ رِفَاقُنَا الْمَوْتَى

هَلْ اعْتَادُوا وَرَاءَ السُّورِ

طَوَّلَ اللَّيْلِ ... وَالصَّمْتَا؟

وَكَيفَ إِمَامُنَا يَعْقُوبُ

تَرَى مَا زَالَ . يَا نَارِي . عَلَى عُكَاظَةِ الْوَجْدِ

يَد ... مِنْ طَوْلِ صَمْتِ التَّكْلِ

لاصِقَةً عَلَى الْحَدِّ

وَأُخْرَى ... فِي قَمِيصِ الدَّمِّ

غَائِصَةً بِلا حَدِّ!؟

أَحِبَّائِي! أَحِبَّائِي!

إِذَا حَنَّتْ عَلَيَّ الرِّيحُ

وَقَالَتْ مَرَّةً: مَاذَا يُرِيدُ سَمِيحٌ

وَشَاءَتْ أَنْ تَرَوِّدَكُم بِأَنْبَائِي

فَمُرُّوا لِي بِخِيْمَةِ شَيْخِنَا يَعْقُوبَ

وَقُولُوا: إِنِّي مِنْ بَعْدِ لَثْمِ يَدِيهِ مِنْ بَعْدِ

أُبْشِرُهُ ... أُبْشِرُهُ

بِعُودَةِ يَوْسُفَ الْمُحَبُّوبِ

فَإِنَّ اللَّهَ وَالْإِنْسَانَ فِي الدُّنْيَا

عَلَى وَعْدٍ!! (القاسم، ديوان، ج: ۱، ۲۱۵)

شاعر، در این قصیده از زبان یوسف، شور و اشتیاقش به بازگشت و دیدار اهل خانه، بخصوص پدرش را بیان می‌کند. او شعر را با این عبارت آغاز می‌کند: «أَقْصُ لَكُمْ خِيَامًا... أَتُيِّهَا الْأَحْبَابُ مِنْ جَلْدِي...» این می‌تواند نشانه‌ای از اشتیاق شاعر باشد و این که دوستان وی، پیوسته در جسم، جان و روح او حضور دارند، گویی چادر و خیمه‌ی آن‌ها پوست و جان شاعر است. شاعر می‌گوید گل‌ها را با اشک گلگون خود که می‌تواند نماد و نشانه‌ای از دوری و فراق وی از سرزمین خویش باشد آبیاری می‌کند و از باد خبرهای سرزمینش را خواهد پرسید، البته اگر دوباره بر او بوزد. شاید شاعر اسیر و زندانی جایی است که حتی امید به وزش یک نسیم هم امیدی محال و آرزویی دست نیافتنی است. در بخش‌های بعدی قصیده باز هم اشتیاق شاعر بیشتر می‌شود. او می‌گوید: هرچند بادی که از سرزمین و وطنم بر من وزیدن گرفته است هیچ پاسخی هم ندهد اما باز هم بر حرف زدن و گفتگو با او حریص خواهم بود. در قسمت‌های بعد شاعر از دوستان و هم‌قطاران‌ش می‌پرسد، کسانی که به نظر او مرده اند چون آنجا مانده‌اند، به دیوارهایی که روز به روز در اطرافشان بالاتر می‌رود، به سکوت و به شب‌های طولانی‌ای با سکوت مرگ آورش، عادت کرده اند. از یعقوب، که نماد انسانی زجر کشیده و رنج دیده است که رهبری گروه و دسته را برعهده دارد نیز می‌پرسد. از او که بر عصایی تکیه کرده در حالی که دستانش یا از شدت سوگواری و اندوه به صورت چسبیده است، یا در خون پیراهن عزیزانش غوطه می‌خورد؛ عزیزی که کشته شده اند و

اکنون از آنها جز پیراهنی خونین باقی نمانده است. این عزیزان از دست رفته همانند یوسف پیامبر، قربانی حسادت، کینه، بی‌رحمی و خیانت برادران و هم قطاران خود شده‌اند. فضای اندوه بار قصه در این بخش از شعر به اوج خود می‌رسد. اما شاعر نمی‌خواهد دوستان خود را در این اندوه جانکاه باقی بگذارد، بنابراین داستان را به سوی امید به آینده می‌کشاند و می‌گوید: اگر باد بر من رحم آورد و خواست خبرم را به دوستانم برساند، به یعقوب بگویند که یوسف محبوب او باز می‌گردد. این می‌تواند امید به بازگشت همه‌ی فلسطینیان به طور خاص و همه‌ی آوارگان به طور عام باشد؛ زیرا خداوند با انسان قول و قراری دارد مبنی بر این که ستم دیدگان و مظلومان سرانجام روزی رهایی خواهند یافت.

۳-۲-۲ تمثیل برادران یوسف (ع)، به کشورهای عربی

سمیح، در قصیده‌ی دیگری به نام «أُمُّ الْجَلِيلِ»، از داستان یوسف بهره گرفته است. این شعر درباره‌ی یکی از شهرهای فلسطین به نام الجلیل سروده شده است. در این قصیده ابتدا شاعر شروع به سخن گفتن با شهر می‌کند، برایش از رنج‌های خویش می‌گوید و از او درباره‌ی مصیبت‌ها و سختی‌هایی که کشیده سؤال می‌کند و از او می‌خواهد آنچه را بر سرش آمده بیان کند. از شهر می‌خواهد درباره‌ی خیانت و سکوت سایر کشورهای عرب زبان در برابر حمله‌ی اسرائیل به فلسطین سخن بگوید و نیز درباره‌ی سربازانی که به او حمله کرده‌اند؛ سربازانی که گویی توسط دیگر اعراب به آنجا گسیل داشته شده‌اند:

بَالِدَاءِ وَبِالْبُغْضَاءِ وَالْأَرْزَاءِ	طَلُّعُوا عَلَيَّ كَتَائِبًا مَشْحُونَةً
وَوَرَاهِمَ رَهْطًا مِنَ الْعُمَلَاءِ	طَلُّعُوا عَلَيَّ مُدَجِّجِينَ بِعَارِهِمْ
بَعَثُوا يَهُودًا الْغَدْرَةَ التَّكْرَاءِ	أَشْبَاهُ أَشْبَاهِ الرِّجَالِ مِنَ الْأُولَى
بِقَرَشِ نَحَّاسٍ وَشُرْبَةِ مَاءِ	الْبَائِعِينَ وَجُوهَهُمْ وَشِفَاهَهُمْ
الْإِلَاعِقِينَ وَقَدْ طَعْنَتْ دِمَائِي	الْمَارِقِينَ الصَّالِعِينَ بِدَنِّهِمْ

(القاسم، دیوان، ج ۲: ۴۰۷)

ترجمه: «آن‌ها، چون گردان‌هایی از سربازان پر از بیماری و کینه و بدبختی بر تو وارد شدند/ در حالیکه تا بیخ دندان مسلح به خفت و خواری خود بودند و گروهی از جیره‌خواران پشت سرشان بودند، بر تو وارد شدند/ مرد نمایانی از جنس آنانی که یهودا «برادر بزرگتر یوسف» را با مکر و فریب ننگین خود، روانه نمودند {برای فروش برادر}/ آنانی که (با فروش یوسف در حقیقت) آبرو و پیمان خود را به پول سیاه برده فروشی و جرعه‌ای آب، فروختند/ همان گمراهان و غافلانی که با خواری خود، کسانی را که به ما ضربه زدند و خون ما را لیسیدند، یاری کردند».

شاعر در ابیات فوق کشورهای عرب را همانند برادران یوسف می‌داند که همان گونه که هنگامی که کاروانیان یوسف را از چاه آب بیرون کشیدند، برادرشان یهودا را نزد آنان فرستادند تا یوسف را به قیمت اندکی به فروش برسانند؛ سایر کشورهای عرب زبان نیز فلسطین را به کمترین بهای ممکن فروختند، اما در حقیقت آبروی خویش را به ثمن بخش حراج کردند. در قصیده‌ی دیگری به نام «أنا محتاج لبقاء ضمیرک»، چنین می‌خوانیم:

كَيْفَ تَوَغَّلْتَ

تَعَدَّيْتَ حُدُودَكَ

كَيْفَ إِسْتَنْيْتَ دَمِي

كَيْفَ تَجَاهَلْتَ التَّقَاةَ وَ الْحَجَرَ السَّاحِرَ مِنْ شَلَلِي

لَأْتُمَهِّلَنِي

لَا تَنْظُرْنِي سَعِ سَنِينَ أُخْرَى

دَعْنِي أَنْطَلِقُ الْآنَ كَصَارُوخٍ

بَقَرَاتِي سَعِ وَ بَنَاتِي سَعِ وَ عُيُونِي سَعِ

بيتي في وادي الجنية (القاسم، ديوان، ج ۲: ۳۳۰)

اشاره‌ی شاعر به هفت سال و هفت گاو، می‌تواند بخشی از داستان یوسف را در ذهن خواننده و شنونده‌ی اثر تداعی کند. شاعر نمی‌خواهد هفت سال برای آن چه قرار است بر سرش بیاید صبر کند، او می‌خواهد هر آن چه در تقدیرش رقم خورده است را هم اینک ببیند و بداند. قرار نیست مانند قوم مصر هفت سال در قحطی بماند و صبر پیشه کند تا بتواند به آسایشی که مدنظرش است برسد.

در قصیده‌ی طولانی سی صفحه‌ی دیگری به نام «القصيدة الممخخة»، بازتاب دیگری از داستان یوسف (ع) را در شعر سمیح القاسم می‌بینیم. این قصیده از زبان سمیح خطاب به مخاطب ناشناسی است که احتمالاً یک آواره‌ی فلسطینی باشد. شاعر از وی می‌خواهد با وجود همه‌ی مشکلات، تاریکی‌ها و ابهام‌های موجود، راهش را ادامه دهد، هر چند در این راه از همراهی کسی برخوردار نیست و تمامی کسانی که می‌بایست به او یاری می‌رساندند، اکنون خود یکی از دشمنان او هستند و می‌خواهند به هر نحوی جلو پیشرفت او را بگیرند:

أنت تدرکُ / أتهم أخذوك ليلاً / كي يعودوا و حدهم ملء النهار / أتقول لي؟ / عفوا / كلامك رائع /

لكنهم ماضون في القصف الاداعي / انتبه / لك أنت صاروخ حقيقي / وللاعداء صاروخ الحوار / وتقول لي:

الإخوة الأعداء يفترون حلمك / مرة أخرى (القاسم، ديوان، ج ۳: ۱۴۰ و ۱۴۱).

«تو می دانی/ که آنها شبانه تو را گرفتند/ تا هنگام روز به تنهایی بازگردند/ آیا تو به من می گویی/ ببخشد/ سخت دلفریب است/ اما آنها بمباران رادیویی را در پیش گرفته اند/ هوشیار باش/ تو موشک واقعی داری/ و دشمنان موشک گفتگو را/ و به من می گویی:/ برادران دشمن وار، رؤیای تو را یک بار دیگر می درند»

شاعر در این قصیده به شکلی بسیار لطیف و زیبا به داستان یوسف(ع) اشاره می کند، آنجا که می گوید: آنها شبانه تو را گرفتند/ تا خود هنگام روز به تنهایی بازگردند. این اشاره به بخشی از داستان یوسف(ع) دارد که برادرانش او را با خود به صحرا می برند اما به تنهایی و بدون یوسف(ع)، باز می گردند. همچنین در آنجا که می گوید: برادران دشمن وار، رؤیای تو را یک بار دیگر می درند. به برادران یوسف(ع) اشاره می کند که بدون در نظر گرفتن عاطفه ی برادری و به خاطر حسادت نسبت به علاقه پدرشان یعقوب(ع) به یوسف(ع)، او را در چاه انداختند.

۴- نتیجه گیری

سوره مبارکه یوسف از سوره های مکی قرآن کریم است که پس از سوره ی هود نازل گردیده است. در دوران سخت و دشواری که در فاصله ی زمانی میان عام الحزن (سال وفات ابوطالب «ع» و خدیجه «ع»)، دو تکیه گاه سترگ پیامبر «ص» و میان بیعت عقبه ی اول و دوم واقع شده است. دورانی که پیامبر بزرگوار اسلام و یاران راستین او، در طی آن متحمل رنجها و سختی های فراوان شده اند. به همین سبب پروردگار بلند مرتبه برای پیامبر گرامی اسلام، داستان یوسف (ع) را بیان می کند تا ضمن تسلی آن حضرت، امید به پیروزی و دست یابی به اهداف والای مورد نظر را در دل مسلمانان زنده نگه دارد.

داستان یوسف(ع)، به دلیل ویژگی خاص و پیوستگی اهداف آن، برخلاف دیگر قصص قرآنی، یکجا و در یک سوره آمده است، با تناسب بیانی خیلی بالا در میان بخش های آن و انواع زیبایی از حسن ابتدا و حسن ختام، با صحبت از رؤیا آغاز و با بیان تعبیر آن، پایان می یابد و چون تعبیر خواب نیاز به آگاهی دارد، در آن، واژه علم و مشتقات آن، از بسامد بالایی برخوردار است و چون گره گشایی از راز قصه و باز کردن گره آن، نیاز به باریک بینی دارد، نتیجه ی پایانی داستان با عبارت پر معنی و زیبایی ﴿...إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (یوسف: ۱۰۰)، پایان یافته است.

استفاده از قصه ها و داستان ها به دلیل ماهیت جذاب شان، همیشه مورد توجه صاحبان فکر و اندیشه بوده و آن ها از این ظرفیت بالای هنری در بیان و پیشبرد اهداف، افکار و اندیشه های خود سود جسته اند. داستان های قرآنی نیز به دلیل دارا بودن ویژگی های چون: سادگی و روانی، جذابیتی سحرآمیز، تنوع شخصیت ها و درون مایه های مختلف آن ها، همواره مورد توجه شاعران بوده اند. و

داستان حضرت یوسف (ع) که به تعبیر خود قرآن «أحسن القصص» قصه‌های قرآنی است، بیش از دیگر داستان‌های قرآنی از طرف شاعرانی که شعر خود را وقف بیان درد و رنج‌های بشری بطور عام و رنج و اندوه مردم فلسطین بطور خاص نموده‌اند، مورد توجه قرار گرفته‌است.

محمود درویش و سمیح القاسم، دوشاعر برجسته‌ی ادبیات پایداری فلسطین، با وجود گرایش فکری چپی، به تأثیر میراث دینی در میان مردم آگاهی کامل داشته و به خوبی توانسته‌اند با فراخوانی هدفمند داستان «أحسن القصص» به عنوان میراث دینی غیر قابل مصادره و محاصره، به مقابله با مصادره‌ی فرهنگ عربی اسلامی در سرزمین‌های اشغالی بپردازند و ادبیات مقاومت فلسطین را به سطحی جهانی ارتقا دهند.

هر دوشاعر با فراخوانی داستان «أحسن القصص» و شخصیت‌های آن توانسته‌اند دلالت‌های زیبایی را به نمادهای آن ببخشند و مهمترین مضامین ادبیات پایداری را از آن استنباط نمایند از جمله: تقبیح بی توجهی و خیانت کشورهای عربی و حتی ترجیح "گرگ" به عنوان نماد اسرائیل بر برادران یوسف (ع) به عنوان نماد کشورهای عربی. بیان انواع درد و رنج از جمله غربت و آوارگی و نیز صبر و استقامت انسان فلسطینی، بازگشت خیر و برکت. ایجاد امید به بازگشت آوارگان و پیروزی مردم مظلوم فلسطین با استناد به وعده‌ی خداوند به مظلومان «أَبْشِرُهُ ... أَبْشِرُهُ/ بَعُودَةِ يُوسُفَ الْمُحْبُوبِ/ فَإِنَّ اللَّهَ وَالْإِنْسَانَ فِي الدُّنْيَا عَلَى وَعْدٍ!».

فهرست منابع

قرآن کریم.

أبو حمیده، محمد صلاح زکی. (۲۰۰۶م). *دراسات فی النقد الأدبی الحدیث*. غزة: جامعة الأزهر، الطبعة الأولى. احمد محمود حلبی، سنابل. (۲۰۱۹م). *قصة یوسف فی الشعر الفلسطینی المعاصر: دراسة اسلوبیة* [رسالة ماجستير]. رام الله: جامعة القدس المفتوحة.

الباطین، عبدالعزیز سعود. (۱۹۹۵م). *معجم الباطین للشعراء العرب المعاصرين*. کویت: مؤسسة الباطین. البستانی، محمود. (۱۴۰۸ق). *دراسات فنیة فی قصص القرآن*. ایران: مجمع البحوث الإسلامیة، الطبعة الأولى. پروینی، خلیل و زارع برمی، مرتضی. (۱۳۹۰ش). *تصویرآفرینی شخصیت‌ها در سوره یوسف*. دوفصلنامه علمی-پژوهشی کتاب قیم، سال اول، شماره سوم، صفحات ۷-۳۳.

پروینی، خلیل و زارع برمی، مرتضی. (۱۳۹۱ش). مکان، زمان، رؤیا و شخصیت در سوره یوسف. دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآن کریم، تهران: جهاد دانشگاهی، صفحات ۷-۲۶.

الحسینی، راشد. (۲۰۰۴م). *البنی الاسلوبیة فی النص الشعری*. لندن: دار الحکمة. درویش، محمود. (۲۰۰۰م). *دیوان المجلد الأول والثانی*. بغداد: دار الحرية، الطبعة الثانية.

سلیمان، خالد. (۱۳۷۶ش). *فلسطین و شعر معاصر عرب*. ترجمه: شهره باقری و عبدالحسین فرزاد. تهران: نشر سرچشمه، چاپ اول.

- سیفی، محسن و حسینی رباط، فاطمه. (۱۳۹۴ش). فراخوانی پیامبران الهی در شعر ممدوح عدوان. *مجله ادب عربی دانشگاه تهران*، شماره ۲، سال ۷، صفحات ۱۰۱-۱۱۸.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۳ش). *شعر معاصر عرب*. تهران: نشر سخن، چاپ سوم.
- شکری، غالی. (۱۹۷۹م). *ادب المقاومة*. بیروت: دار الآفاق الجديدة.
- عرب، عباس و حساوی، محمد جواد. (۱۳۸۸ش). حضور نمادین پیامبران در شعر معاصر عربی. *مجله زبان و ادبیات عربی*، شماره ۱، صفحات ۱۱۷-۱۴۰.
- غنیم، غسان. (۲۰۰۱م). *الرمز فی الشعر الفلسطینی الحديث والمعاصر*. دمشق: دار العائدی للنشر.
- القاسم، سمیح. (۱۹۹۲م). *الأعمال الكاملة*. دار الهدی.
- قطب، سید. (۱۹۸۱م). *فی ظلال القرآن*. بیروت: دار الشروق، الطبعة العاشرة.
- کدوم، محمود. (۲۰۲۲م). *القصة القرآنیة فی شعر محمود درویش بین التشکل الجمالی والبعد الرمزی: قصة سیدنا یوسف علیه السلام نموذجاً*. *مجله "Hitit Theology Journal"*، بارتین، ترکیه، جلد ۲۱، شماره ۲، صفحات ۱۴۵۳-۱۴۷۴.
- کنفانی، غسان. (۱۹۸۷م). *الادب الفلسطینی المقاوم تحت الاحتلال*. مؤسسه الابحاث العربیة.
- مجاهد، احمد. (۱۹۹۸م). *أشکال التناس الشعری: دراسة فی توظيف الشخصیات التراثیة*. مصر: الهيئة العامة للكتاب.
- مجیدی، حسن و برزگر، مهدی. (۱۳۹۸ش). بررسی فنی "حسن ابتدا"، "براعت استهلال" و "حسن ختام" در قصه‌های قرآن. (مورد پژوهانه: داستان حضرت موسی و حضرت یوسف). *مجله پژوهش‌های ادبی-قرآنی*، سال ۴، شماره ۳، صفحات ۵۱-۸۲.
- ولی زاده، حمید. (۱۳۸۸ش). *ادبیات مقاومت ادبیات سرخ*. مجموعه مقالات ادبیات مقاومت لبنان. رشت: دانشگاه گیلان.